

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

نه، این با قواعد و ضوابط بهتر می سازد؛ انصافاً این مطلب بهتر می سازد. بحثی که هست این است که ایشان وجوب نظر را در معجزه مدعی نبوت، با مسئله فحص و با مسئله تعلم از یک باب گرفته اند. عرض کردیم به نظر می رسد ابتدائاً وجوب فحص به این ربطی نداشته باشد. اما اگر از این باب (که همان نظریه ی استکمال یا وظیفه عبد، حالا هر کدام باشد) بگوییم عقل که حکم می کند به استکمال، این یک عنوان نیست که منجر به این شود که بگوییم من به دنبال کمال هستم. این یک واقعیتی می خواهد؛ یعنی باید واقعاً به دنبال کمال بشود. و طبیعتاً وقتی که کسی مدعی نبوت است، کمال در اتباع اوست و اتباع بدون تعلم نمی شود، بدون فحص (به قول ایشان) نمی شود.

یعنی انسان [می داند که] علم خودش طریقت دارد. عادتاً اگر یک مطلبی را انجام داد بدون علم، و بعد مطابق با واقع درآمد، مشکل ندارد، درست است؛ عمل درست است و چیز خاصی ندارد. لکن اینکه این عمل مطابق با واقع دریاید، در مثل عبادات و این ها «فی غایة الاشکال» است؛ یعنی خیلی مهم است. در معاملات وقتی یک بیعی انجام می دهد، یک بیع عرفی انجام می دهد و تصادفاً هم درست در می آید. علم تأثیری در خود عمل ندارد و جهل هم نیست؛ آن هم تأثیر ندارد. اما اینکه مثلاً می خواهد نماز بخواند، در رکوع چه بگوید، در سجود چه بگوید، رکوع کجاست، سجود کجاست؛ این خیلی بعید است یک شخصی انجام بدهد بدون اینکه تعلم بکند.

ما مراد از تعلم در اینجا را، البته ایشان فرمودند، اعم از اجتهاد یا تقلید است. لازم نیست که این تعلم به نحو اجتهاد باشد. و این توضیح را عرض کردیم که کلمه علم یا تعلیم یا تعلم که در روایات اخذ شده، در بعضی از موارد به حسب مورد، مراد خصوص علم اجتهادی است، در بعضی از موارد نه، شامل تقلید هم می شود. این تعلمی که در اینجا هست شامل تقلید هم می شود؛ لازم نیست اجتهادی باشد.

بله، اینکه گفتند یا علم (یعنی یا اجتهاد) یا تقلید یا احتیاط؛ احتیاط علم نیست. احتیاط علم حساب نمی شود. احتیاط یک نوع کار عملی است که انسان یقین پیدا کند که مورد مولی است؛ نظر آقایان البته این است. و من چون آن وقت یادم رفته، باز عرض می کنم: ما احتیاط را در سه منظر نگاه می کنیم:

یکی به مستوای عقل عملی. به مستوای عقل عملی به معنای خود کلمه احتیاط از «حوط» و «حاط» است، به معنای شمول است. یعنی انسان یک کاری بکند که کاملاً بر اطراف مسئله اشراف داشته باشد. احتیاط آن وظیفه را کاری بکند که انجام بدهد. و این احتیاط به مقتضای عقل عملی باید شرایط خودش را داشته باشد، شرایط عقل عملی را داشته باشد.

و احتیاط هم به مستوای اصل عملی است. احتیاط در مستوای اصل عملی، ابداعات نفس است؛ ربطی به این قسمت ندارد. نفس، البته احتیاط احاطه می‌شود، و آن اینکه در عده‌ای از موارد می‌آید احتیاط می‌کند، مثل اطراف علم اجمالی؛ احتیاط می‌کند برای اینکه به آن واقع برسد. اما این ابداع نفس است.

و لذا این مسئله مشهور که آقایان گیر کردند که چگونه درستش کنند؛ ملاقات احد اطراف. این باید از دو طرف اجتناب بکند، اما اگر لباسش به یک طرف خورد نجس نمی‌شود. این را آقایان گیر کردند. از یک طرف باید اجتناب بکند، از یک طرف نجس نمی‌شود. عرض کردیم وجوب اجتناب به خاطر جهت این ابداع نفس است؛ نفس ابداع می‌کند این نجس، نجس ابداعی است. و اجتناب از نجس واقعی واجب است، از نجس ابداعی هم که با شرایطش (چون علم اجمالی شرایطی دارد) با شرایط علم اجمالی، آن نجس ابداعی هم اجتناب از آن هست. اما نجس ابداعی، منجس نیست. «احد الاطراف» منجس نیست، چون نجس ابداعی است.

اصولاً، اصول عملیه کلاً ابداعی است؛ یعنی ابداع نفس است. البته در امور اعتباری، عرض کردیم که امور اعتباری اصل اولیه در آن‌ها، فرض اولیه در آن‌ها این است که نیست. می‌خواهد هستش بکند. در اصول عملیه، فرض اولیه این است که جاهل است، واقع را نمی‌داند؛ فرقی این است. نمی‌گوید نیست، می‌گوید نمی‌دانم واقع چیست. لذا اصول عملی می‌آید می‌گوید که تو که واقع را نمی‌دانی، الان به حسب ابداع این کار را بکن. مثلاً فرض کنید حالت سابقه را اخذ بکن. اینکه مرحوم شیخ در رسائل دارد: «ان لوح ذات ما لها الحالة السابقة» در مورد شک، عرض کردیم در تمام اصول عملیه لحاظ هست، نه در خصوص استصحاب. این طور نیست که در استصحاب لحاظ باشد. در تمام اصول عملیه لحاظ هست.

یعنی این نکته اساسی این است که فرض می‌کند حکم را نمی‌داند، طبق اینکه نمی‌داند جعل می‌کند، ابداع می‌کند. مطابق با آن جعل می‌کند. مثلاً فرض کنید می‌رود گوشتی از بازار می‌خرد، نمی‌داند تزکیه شده یا نه. اینجا ابداع می‌کند تزکیه را به خاطر... البته به خاطر اصل عملی شرعی، عقلی نیست. اما ریشه‌های عقلی هم دارد. اما به اینکه بگوید من ابداع می‌کنم، می‌گویم تزکیه [شده]؛ پس بنابراین این تزکیه

مثلاً فرض کنید با چاقوی فلانی شده، یا این تزکیه در شهر انجام گرفته، یا تزکیه در ده... این ها را دیگر عقل اثبات نمی کند. یعنی این ها را اصل عملی اثبات نمی کند. چون این ها لحاظ نشده. آن که لحاظ شده فقط جنبه تزکیه و عدم تزکیه است.

جعل، و لذا اصول عملیه مثبتاتش و لوازمش، ملزوماتش حجت نیست. این سرش این است. چون در اصول عملیه به همان مقدار لحاظ حجیت دارد. به زائد بر آن نگاه نمی کند. نگاه به زائد بر آن ندارد. همان مقداری که لحاظ کرده، به همان مقدار لحاظ. لحاظ کرده که آیا من تکلیف دارم یا نه؟ به همین مقدار که من تکلیف منجز نشد چون علم ندارم، طریق معتبر ندارم، این تکلیف منجز نشد. اما اینکه اثبات بکند حالا که تکلیف منجز نیست، پس حکم ظاهری دارم به اینکه حلال است؛ این را نمی تواند اثبات بکند. این کار اصل عملی نیست.

این که الان در لسان علما مشهور شده «برائت شرعی» به معنای نفی حکم است ظاهراً، عرض کردیم این را نمی توانیم اثبات بکنیم. چون حتی حدیث رفع هم به این معنا نیست، مفاد حدیث رفع این معنا نیست. ما نمی توانیم اثبات بکنیم که حالا که گفتیم عقوبت نیست، احکام جزایی نیست، پس من اباحه دارم. برائت بگویم نیست آقا، تکلیف نیست؛ اما این حکم ظاهری باشد. بعضی ها هم سعی کردند بگویند در صورت جهل، نفی حکم واقعی است. آن هم که اثباتش که خیلی مشکل است. یک راهی رفتند اخیراً عده ای که علم به جهل موضوع است برای مجعول؛ آن ها حرف های بی اساسی است.

اصولاً علمی که الان اینجا محل کلام ماست طریقت صرف دارد. چیزی که طریقت صرف داشت موضوع نمی شود. اصلاً موضوعیت ندارد. آنجا که علم را ما حساب می کنیم طریقت صرف دارد. هر چیزی که طریقت صرف داشت موضوع نمی شود.

علی ای حال این مطالب ان شاء الله روشن باشد. لحاظ در تمام اصول عملیه هست. لکن نکته اش این است که در اصول عملیه این ابداع به لحاظ جهل به واقع است. و لذا عرض کردیم در اصول عملیه خوب دقت کنید؛ آن مقداری از واقع که معلوم است را در نظر می گیرد، آن نقطه ی مجهول را در نظر می گیرد، طبق همان رابطه می آید جعل می کند.

مثلاً در نماز وارد شده، الان می داند در نماز است، الان در سجده است. حمد و قل هو الله اش را هم می داند انجام داده. نمی داند رکوع را انجام داده یا نه. خوب دقت کنید؛ نقاط معلوم عبارت از این است که من در نمازم، حمد و قل هو الله را انجام دادم، نماز هم ترتیب دارد، بعد از حمد رکوع است. من الان چیزی هستم که بعد از رکوع است، در سجود هستم. من الان... این نقاط معلوم. نقطه ی مجهول: آیا رکوع انجام دادم یا نه؟ روشن شد آیا من رکوع را انجام دادم یا رکوع انجام ندادم این نقطه ی مجهول است.

آن وقت اینجامی آید «قاعده فراغ» یا «اصالة الصحة». عرض کردیم اصالة الصحة دو معنا دارد: اصالة الصحة فی فعل الغير، این همین اصالة الصحة معروف. و اصالة الصحة فی فعل النفس؛ قاعده فراغ و تجاوز. این اصالة الصحة فی فعل النفس است. این به عنوان اصالة الصحة فی فعل النفس، طبق اصالة الصحة می گوید: بله، «بلی قد رکعت» (بنابر مشهور). امام علیه السلام می فرمایند تو رکوع انجام دادی. ببینید؛ یعنی آن نقطه‌ی مجهول را حساب می کند طبق همان نقاط معلوم، مناسب با آن انجام می دهد. مناسب با همان نقاط معلوم. آنی که جعل می شود با نقاط معلوم. نقاط معلوم را عرض کردم؛ نقطه‌ی مجهول هم رکوع است. می گوید: بله، «بلی قد رکعت»، تو رکوع انجام دادی.

و اینکه شک دارد در رکوع، این «بلی قد رکعت» یعنی ابداعاً. یعنی اصل عملی. اصولاً اصول عملیه این طور هستند. قواعد ظاهریه تمامش این طوری هستند. صورتشان صورت شک است. و این می خواهد این صورت شک را وظیفه معین بکند؛ این می شود اصل عملی. این ترتیبی است.

در احکام اعتبارات قانونی، آنی که مفروض است عدم است، نه اینکه جهل است. یعنی مفروض این است که این زن و شوهر، این زن و مرد با همدیگر هیچ رابطه‌ای نداشتند. با خواندن عقد رابطه‌ی زوجیت بینشان ایجاد می شود. می خواهد این رابطه را ایجاد کند. دقت کردید؟ در باب اعتبارات قانونی مفروض این است که نیست؛ و آن «نیست» را می خواهد «هست» بکند. این دوتا با همدیگر خیلی فرق می کنند. آن «نیست» را می خواهد «هست» بکند. و لذا در آن شرایط سنگین گذاشتند.

مثلاً گفتند آقا با لفظ باشد، با معاطات نمی شود. چرا؟ چون معاطات طبعیتش (یعنی فعل طبعیتش) «حمال ذو وجوه» است. خیلی واضح نیست، حدود را مشخص نمی کند. من می روم در دکان نانوائی پول می گذارم نان را برمی دارم. ممکن است اباحه باشد، ممکن است هدیه باشد، ممکن است بیع باشد. دقت می کنید؟ تشخیص نمی دهد آن نکته را. مخصوصاً در جایی که یک آثار خاصی بر آن بار می شود. اگر آثار خاصی بار نشود مشترک باشد، مشکل ندارد. وقتی آثار خاص، مثلاً اگر بیع باشد خیار مجلس دارد. اگر هبه باشد یا اباحه باشد خیار مجلس ندارد.

دقت می کنید؟ یعنی اگر آثار بر آن بار بشود، یا مثلاً حیوان؛ خیار حیوان دارد تا سه روز. و عرض کردیم خیار حیوان شرعی است و در روایات شیعه ثابت شده. عقلایی نیست خیار حیوان. خیار مجلس هم عقلایی نیست. ابوحنیفه هم منکر خیار... در میان اهل سنت مشهورشان مثل ما هستند، خیار مجلس را قبول کردند. چون «البیعان بالخیار ما لم یفترقا» را نقل کردند.

ابوحنیفه خیار مجلس را قبول نکرده. حتی چیزهایی از او نقل کردند که اهانت هم می کرده. نقل کردند، نمی دانم راست یا دروغ است، به عهده خود راوی. از سنی ها نقل کردند، نه شیعه. در این تاریخ بغداد آمده که حنبلی ها به اصطلاح.

علی ای حال این را دقت بفرمایید؛ هم خیار مجلس، هم خیار حیوان، این ها تعبد است. اما خیار عیب تعبد نیست، این مقداری عقلایی است. جنس معیوب گرفته خب باز، اصلاحش بکند جنس معیوب است. یک مقداریش در خیار عیب و این ها عقلایی است. اما چه جوری، چکار بکند، ارش بگیرد؟ ارش گرفتنش تعبدی است. این ها را خوب دقت بکنید، این ها خیلی ظرافت می خواهد. در مسائل معاملات و عبادات، ظرافت های خاصی وجود دارد.

چون عرض کردیم خیار در نزد عقلا ثنایی است. تمام خيارات ما هم ثنایی است. ثنایی یعنی چه؟ یعنی یا امضا کن یا فسخ کن. یا عقد را امضا کن یا فسخ کن. اما اینکه بیاید مابه التفاوت بگیرد، این تعبد می خواهد. و این تعبد در خصوص خیار عیب آمده. در خیار غبن نداریم. آقا قیمت این هزار تومان بود، به من فروخت ده هزار تومان. می گویم خیلی خب آقا این بیع را قبول کردم، شما مثلاً نه هزار تومان برگردان، هشت هزار تومان برگردان. نه، این دلیل ندارد. در باب خیار غبن یا می گویند قبول کن، امضا کن، یا رد کن. اما اینکه مابه التفاوت را مطالبه بکند نه.

لذا در خيارات کلاً مابه التفاوت یا شیء ثلاثی نیست به اصطلاح بنده این تعبیر بنده است، خصوص خیار عیب ثلاثی است. و این هم به خاطر تعبد است. اگر تعبد نبود آن هم ثنایی بود، فرقی نمی کرد. لذا در معیار عقلایی اگر ثابت است، در همان معیار به اصطلاح فسخ و امضا است. نه در معیار ارش. مقدار ارش را شارع تعبد کرد که می تواند مابه التفاوت از ایشان بگیرد. این بیع صحیح بشود، آثار بیع بار بشود، فقط مابه التفاوت از ایشان بگیرد. این در خیار، خصوص عیب آمده. این ها قواعد کلی است ما حالا در ضمن مباحثی عرض کردیم.

امر آخری احتیاط به مستوای عقل نظری است. به مستوای عقل نظری، اینکه شما جمیع احتمالات را انجام بدهید. خب به حکم عقل نظری اگر شما جمیع احتمالات را انجام دادید، آن واقع انجام گرفته. این عقل نظری، به این می گوئیم به اصطلاح عقل نظری. و عرض کردیم این عقل نظری اصلاً ربطی به آن دو تا قسم احتیاط ندارد. هر احتیاطی یک معیار خودش را دارد. این ها خلط شد در کلمات اصحاب. گاه گاهی دیدید که می گویند «احتیاط در ترک احتیاط است». این «احتیاط در ترک احتیاط»، آن احتیاط اول عقل عملی است. یعنی تضييع عمر است، فلان... شما احتیاط بکنید جمیع احتمالات را انجام بدهید عمرت ضایع می شود، ضرر دارد برای تو، حالت وسواس و امراض نفسانی ایجاد می کند. پس تو همه ی احتمالات را انجام نده؛ احتیاط در ترک احتیاط است.

یعنی آنی که حسن است به حکم عقل، در این است که تو همه احتمالات را انجام ندهید. اینکه می‌گویند احتیاط در ترک احتیاط است مرادشان این است. یعنی احتیاط به سطح عقل عملی، در ترک احتیاط به سطح عقل نظری است. و این‌ها اساساً این دو تا مبنایشان با مبنای احتیاط در اصل عملی کلاً فرق می‌کند. در مجموعش به این معناست، به معنای احاطه پیدا کردن، در مجموعش این است. یعنی انسان روی آن مختبرات و آن چیزی که احتمال می‌دهد باشد، احاطه پیدا بکند. این در مجموعش. اما «کل واحد» به یک معیاری.

به هر حال این وجوب تعلم که ایشان فرمودند و ما اشکال کردیم، وجوب تعلم را با فحص یکی گرفتند. عرض کردیم وجوب تعلم حکم عقلی است، راست است؛ حالا یا از باب وظیفه عبودیت که ایشان فرمودند، یا از باب استکمال که من از خود ایشان نقل کردم به واسطه. و لکن در باب فحص هم همین طور است. لکن نکته‌اش در باب فحص این است که وجوب تعلم، تعلم احکام، یا استکمال باشد یا وظیفه، این عنوان نیست؛ این واقع را باید در نظر بگیرد. اگر می‌خواهد واقع را در نظر بگیرد، وظیفه‌اش را انجام بدهد، خوب باید یاد بگیرد. باید، یاد بگیرد. ولو به همین مقدار بداند پدر مادرش چطور نماز می‌خواندند، همان طور انجام بدهد. ولو به همین مقدار. بالاخره باید یاد بگیرد.

پس این وجوب تعلم، وجوب عقلی دارد از باب استکمال که عرض کردیم نظر ما بیشتر این است یا از باب وظیفه عبودیت که مرحوم نائینی و آقای خویی فرمودند. این مطلب سیر مرتضی هم دارد، تازه نیست، هزار سال قبل. خلاصه‌اش این است که صیغه «افعل» دلالت بر وجوب نمی‌کند، وجوب به حکم عقل در می‌آید. «يجب طاعة المولى على العبد». که آقای خویی فرمودند به حکم عقل «يجب طاعة المولى». عرض کردیم خیلی بعید است این حرف را قبول بکنیم. اگر برگردیم به حکم عقل، معنایش این است که ما عبودیت ذاتی را قبول بکنیم. این حرفی که به این اواخر نیچه، فیلسوف (فیلسوف که نه، دیوانه بود) این آلمانی گفته بود که اصولاً بشر دو قسمند، یک قسم مولان، یک قسم عبندند. اصلاً ذاتاً این طورند. این بهش می‌گویند عبودیت ذاتی. در بعضی کلمات ارسطو هم در آن جمهوریتش در می‌آید این مطلب. که این عبودیت ذاتی است. ما عبودیت ذاتی را قبول نکردیم. این طور نیست که خداوند بشر را دو قسم خلق کرده، یک قسم عبد باید باشند، یک قسم مولا باید باشند. چنین چیزی را قبول نکردیم.

اینکه بگوید به حکم عقل «يجب طاعة المولى»، این مرجعش به عبودیت ذاتی است. مرحوم استاد عنایت نفرمودند. فکر نمی‌کنم خود استاد هم عبودیت ذاتی را قبول بکنند. لکن مرحوم نائینی می‌فرمایند به حکم عقلاً، نه حکم عقل. کاش اینجا هم می‌فرمودند به حکم عقلاً. این وجوب تعلم را به حکم عقلاً می‌گرفتند. و آن وجوب فحص هم به حکم عقلاً می‌گرفتند. این وظیفه عبد را به حکم عقلاً می‌گرفتند.

عقلا، یعنی جامعه. مراد از عقلا یک جامعه نیست که همه شیخ الرئيس ابن سینا باشند. همین متعارف مردم، افراد سفیه و نادان و خل و این ها خارجند. و الا همین متعارف مردم که هستند مراد از عقلا. این نیست که مثلاً فلاسفه باشند، جامعه همه فیلسوف باشند.

این فارابی در آراء اهل المدینة الفاضله دوازده شرط برای حاکم قرار داده. شرط اولش «ان یكون فیلسوفاً». مثل ولایت فقیه ما حاکم باید فیلسوف باشد. لازم نیست که جامعه را فیلسوف اداره بکند. شرط اولش اینه، قید اولش در باب آراء اهل المدینة الفاضله. آقا کتاب قشنگی است دیگر، ایشان در سیاست مدن نوشته، در کیفیت اداره. عرض کردیم ابن سینا هم دارد، ابن سینا اواخر شفا دارد. در هم چاپ قدیم هم چاپ جدید. در آنجا دارد بحث امامت و آنجا دارد.

علی ایّ حال این مطلب را دقت بفرمایید؛ پس این مطلب، چون این حکم عقل حکمی است که طریقت دارد، بله وظیفه عبد کی انجام می‌هد؟ وقتی وظیفه را بشناسد. وقتی بشناسد خب باید وظیفه را بشناسد تا انجام بدهد. ادای وظیفه باید بشناسد. پس این تعلم به خاطر این است که بتواند وظیفه را انجام بدهد.

اصل وظیفه عبد را ایشان عقلی گرفتند (که جزو مستقلات عقلیه، قبول نمی‌کنیم، زیر بار نمی‌رویم) بعد ایشان پس بنابراین اگر می‌گوید شما بروید نماز را یاد بگیرید به خاطر اینکه بتوانید وظیفه‌تان را انجام بدهید بتوانید بروید چون استکمال به این است که آن احکامی که گفته شارع انجام بدهیم انجام دادنش متوقف بر علم است اما قدرت نیست یعنی اگر فرض کردیم بدون علم هم تصادفی ایشان انجام داد و مطابق در آمد درست است اشکال ندارد اما این خیلی کم است نادر است فوق العاده نادر است.

بعد ایشان می‌فرمایند که: «ومن هنا لا يختص وجوب التعلم بالبالغ». ایشان می‌گوید وجوب تعلم چون حکم عقلی است، اختصاص به بالغ ندارد. برای غیر بالغ هم همین طور است. نه، این به سرّش این است (عرض کردیم، ایشان عنایت نفرمودند، البته فرمودند ایشان این مطلب را، لکن ای کاش تصریح می‌کردند): چون حکم عقلی است، احکام عقلی مقید به زمان نیستند. زمان درش معنا ندارد. اهل... نه زمان برایش معنا دارد نه مکان برایش معنا دارد. چیست زبان کز بهر حق گویی / چه عبرانی چه سریانی. زبان درش مطرح نیست. مطلبی را که آدم می‌خواهد بگوید... مکان کز بهر حق جویی / چه جابلقا چه جابلساء چه در صنعایی.

علی ایّ حال مکان هم درش مطرح نیست. احکام عقلی است. این اگر بنا شد که بداند که در شریعت مقدس بلوغ هست (البته الان متعارف در سطح جهانی در خیلی احکام که بلوغ را می‌گویند هجده سالگی است، در شریعت ما فرق کردیم. البته بعضی از علمای اسلام

گفتند حدود هفده هجده سالگی. حتی بلوغ دختر را هفده هجده سالگی. و این را ما توضیحش را عرض کردیم. بین ما متعارف سن دیگری است برای بلوغ. و حالا این بحثش در محل خودش).

علی ای حال اگر می داند که از اول ایام بلوغ تکلیف دارد، ولو زمانش مثلاً نیم ساعت قبل از غروب شمس تکلیف به نماز دارد؛ باید قبلش یاد بگیرد. عرض کردیم این ها مقدمات مفوّه نیستند. این اشتباه نشود. این ها را خیال کردند آقایان مقدمات مفوّه است. ببینید یک ساختمانی دارد می سازد، یک قسمت ساختمان فرض کنید یک قسمتی یک شیشه مخصوصی می خواهد. این قسمت ساختمان پنج سال بعد می رسد به آن قسمت. الان نرسیده. لکن الان در بازار هست، در وقت ساختمان پنج سال بعد در بازار نیست. خب عقل می گوید آماده کن. این مقدمات مفوّه، اسمشان مقدمات مفوّه. این بحث مقدمات مفوّه نیست، این حقیقت مقدمه است. ولو الان استعمال نمی کنیم آن شیشه را، آن چیز را؛ پنج سال بعد. تا این ساختمان تا تکمیل بشود، الان خب همه مسئله برنامه و بودجه که به اصطلاح می گویند، برنامه و بودجه در هر کشوری، در هر نظامی منزله عقل آن نظام است، عقل آن کشور است. ترتیب می گذارد.

مثلاً فلان برنامه را پنج سال بعد انجام می گیرد. قسمت ساختمان سال اول این قدر، سال دوم این قدر... سال پنجم به اینجا می رسد که باید مثلاً این شیشه باشد. و این شیشه الان در بازار هست، بعدش هم نیست، آخرش است، این کارخانه بسته دیگر تمام شد. خب الان عقل می گوید بگیر، شما تهیه بکن. ولو الان زمانش نیست. اما از باب مقدمات مفوّه نیست. این فرقی با مقدمات عادی ندارد.

اینکه ایشان می گوید بلوغ، همین است. چون حکم عقل زمان نمی برد. زمان را نگاه نمی کند. می گوید صبر کن پنج سال دیگر که مبتلا شدید، این را تهیه بکن. خب می داند تهیه نمی تواند بکند در آن پنج سال. از الان تهیه می کند. این ها تمام حکم عقل در باب وجوب مقدمه است، فرقی نمی کند. نمی خواهد اسمشان را مقدمات مفوّه بگذارد.

در باب تعلم هم همین طور است. چون مقدمه هم وجوبش اگر باشد، وجوب طریقی است. سرّ مقدمه واجب است. خود مقدمه وجوب ندارد. و لذا تعدد عقوبت و ثواب نمی شود.

بعد ایشان یک شرحی دادند که لا یختص بالبالغین بلکه اگر می داند که این احکام از سن مثلاً ۱۵ سالگی برایش واجب می شود و الان امکان دارد عالمی هست الان از او احکام نماز را می پرسد بعد می رود سفر دیگر این کسی را نمی بیند که از او احکام پرسد خوب به حکم عقل باید سوال بکند، حکم عقل در اینجا زمان بر نیست مقید به زمان نیست یعنی مقید به این نیست که شما الان به این مساله ابتلا پیدا بکنید یک شرحی ایشان در این جهت داده است من به نحو موجز عرض کردم. چون بنای ما یکمی ایجاز شده، بنا بر ایجاز.



پس این مطلبی که فرمودند درست است. بعد می فرمایند: «وما قیل من ان الاحکام مشروط بالبلوغ». اینکه گفتند شرایط عامه تکلیف بین اهل سنت این معروف است در اصول اهل سنت چهارتا است: بلوغ است و عقل است و قدرت است و علم. این چهارتا را حساب کردند شرایط عامه ی تکلیف. اینکه می گوید احکام مشروطه به بلوغ است، این جزء شرایط عامه. مراد خود احکامی که خودش واجب است، مثل نماز و این ها. اما احکامی که طریقت دارد، طریقت صرف دارد، مشروط به بلوغ نیست. نه. مثل همین مثال خارجی که من عرض کردم. خریدن این شیئی که در پنج سال بعد به آن احتیاج پیدا می کند، این مقید به زمان نیست. الان هست، الان باید بخرد، آماده بگذارد برود پنج سال بعد. لازم نیست که الان زمان ابتلا باشد، بلوغ باشد. همین که بداند کافی است.

نعم، حکم العقل بوجوب التعلم ليس نفسياً. نسبت داده شده به صاحب مدارک و بعضی دیگر که حکم عقل به استقلال، تعلم نفسی است. عرض کردیم یک عبارتی هم بعد مرحوم نائینی از شیخ انصاری نقل می کنند و من الغریب شاید ایشان هم نظرش این بوده. اگر نفسی باشد، کسی که تعلم احکام نمی کند، ولو احکامی که به آن ابتلا ندارد، مثل احکام حج و این ها، احکام سهو و شک و این ها؛ اگر کسی تعلم نکند یا فرض کنید مثلاً در باب سهو و شک، کلی را تصور بکند؛ مثلاً کلی اش اینکه ما در انواع شک نمی خواهد حتماً به آن وظیفه ای که در روایات آمده عمل کنیم، اصلاً آن نماز را ترک می کنیم دوباره نماز می خوانیم، از اول شروع می کنیم. خود این اجتهادی است، یعنی اجتهاد و تقلید می خواهد، خود این مسئله. چون بعضی ها اجازه نمی دهند، بعضی ها اجازه می دهند. می گوید آقا قطعش می کنیم نماز را، دو مرتبه می خوانیم، اگر این مطلب را اجتهاداً یا تقلیداً یاد گرفت، دیگر نمی خواهد مسائل سهو و شک را یاد بگیرد. آن نماز را اعاده می کند، دو مرتبه می خواند، از سر نو می خواند. دقت کردید؟ اگر یک قسمتی را اجتهاداً یا تقلیداً یاد گرفت، دیگر بقیه را مرحوم نائینی فرمودند. علی ای حال ایشان می گویند وجوب تعلم نفسی نیست. عرض کردیم این ها از آن روایتی که «هلا تعلمت»، این «هلا تعلمت» گفتند چون عقاب به آن موجه می شود، وجوبش را وجوب نفسی گرفتند. ایشان می گویند نه، وجوب وجوب نفسی نیست. درست است. چون این ها احکام عقلی، طبیعتاً موضوعیت ندارند. یعنی این طور نیست که فقط عنوان تعلم حکم عقل باشد. آن واقع خارجی حکم عقل است. این طریقت دارد برای اینکه واقع خارجی را انجام بدهد.

یکی از حضار: فرمودید یک برنامه و بودجه عقل و آن نظام پس چرا پیغمبر و امام ... چه می شود؟

آیت الله مددی: خوب آنها هم برنامه ی الهی دارند دیگر پس این قرآن و عترت برای چه آمده و انزلنا معهم الكتاب والمیزان این هم

برنامه بودجه است دیگر خوب، وقد ارسلنا رسلهم بالبینات و انزلنا معهم الكتاب والمیزان می شود برنامه و بودجه

آن وقت در شریعت مقدسه که شد قرآن و عترت ، میزان شد عترت ، کتاب هم که شد قرآن . و لذا خود رسول الله هم ملزم بود و لذا در آن روایت دارد که امیرالمؤمنین سلام الله علیه بعد از غسل پیغمبر فرمودند که رسول الله طاهر و مطهر بود لکن جرت السنة بغسل میت ما از باب اینکه حکم عامی است برای همه‌ی مسلمان‌ها که میت شسته بشود رسول الله را شستیم و الا رسول الله احتیاج به شسته شدن نداشت چون رسول الله طاهر و مطهر بود لکن جرت السنة چون سنت بر این جاری شده حکم الهی بر این جاری شده آن حکم الهی را انجام دادیم برنامه و بودجه یعنی این دیگر ، کتاب و میزان یعنی چه از برنامه و بودجه

این هر دو مرحله را می‌گیرد هم اصل برنامه را می‌گیرد که کتاب است هم بعد می‌بیند که آیا شما انجام دادید یا نه که اصطلاحاً به آن می‌گویند قوه‌ی قضائیه ، این قوه‌ی مقننه به حساب برنامه ریزی می‌کند و قوه‌ی مجریه هم که انجام می‌دهد قوه‌ی قضائیه هم چیز می‌کند که آیا انجام شد یا انجام نشد میزان بر این است که آیا انجام شد یا انجام نشد ، کتاب اصل برنامه است میزان هم برای اینکه آیا تطبیق با کتاب شد یا با کتاب تطبیق نشد و انزلنا معهم الكتاب و المیزان که ليقوم الناس بالقسط این يقوم الناس بالقسط هم همینطور است برنامه‌ی اصلی برنامه‌ی قیام مرد به قسط است دقت می‌کنید ؟ این برنامه‌ی قیام به قسط توسط کتاب و میزان درست می‌شود تا مین می‌شود پس این برنامه و بودجه داریم این طور نیست .

ثم انه لا اشكال من تند تند دیگر داریم رد می‌شوم دیگر ببخشید اگر مطلب خارجی بگویند

یکی از حضار: پس جایی برای عقل باقی نمانده ؟

آیت الله مددی: همین عقل است دیگر به بینات هم حکم عقل است بالبیان هم معجزه است یعنی اساس کار اساس عقل است و در آن روایت دارد که جبرئیل آمد نزد حضرت آدم عقل و دین و حیا را آورد حضرت آدم عقل را انتخاب کرد به آن دو تا گفت بروید عقل هر جا باشد دین هم با آن هست آن‌های دیگر هم با او هستند ، اختیار عقل کرد در کافی در ابواب است ، مرحوم کلینی ابواب العقل باب العقل کتاب العقل را اولین کتاب کافی قرار دادند .

این رای معتزله است یعنی شبیه معتزله است کلینی با اینکه در قم بود آرایش قریب به آرای بغدادی‌هاست و لذا بغدادی‌ها آرای ایشان را قبول کردند روایات ایشان را قبول کردند قمی‌ها آرایش نزدیک اشاعره است ، چون ر این کتاب میزان الاعتدال این ذهبی البته ذهبی تند است خیلی هم اهانت می‌کند در کتاب میزان الاعتدال می‌گوید و تقارب الرافض والاعتزال در سنه ۳۷۰ ، رفض یعنی ما شیعه ، اعتزال هم که معلوم و تقارن ، این زمان شیخ مفید است راست هم مطلبش درست است حالا آدم تند می‌کند اما مطلبش درست است و تقارب

الرفض والاعتزال سنة ۳۷۰ از سال ۳۷۰ این به خاطر ظهور شیخ مفید است رضوان الله تعالی علیه . و امثال اصول مکتب اصطلاحا ما به آن می گوئیم مکتب دوم بغداد ، مکتب دوم بغداد با آمدن کلینی شروع می شود سال های ۳۲۵ ، ۳۲۴ - ۳۲۳ ، دقیقا زمان تاریخ آمدن ایشان به بغداد نمی دانیم بعد از آمدن بغداد آل بویه سر کار می آیند آل بویه احتمالا زیدی بودند احتمال قوی دارد که آل بویه زیدی باشند، شیعیان شمال ایران زیدی بودند تشیعشان به زیدیت بود اما شیعه آرام شد رواج پیدا کرد اما الان مکتب اول با آمدن مثل ابن ابی عمیر و هشام بن سالم و اینها به بغداد یعنی بعد از زمان امام صادق شروع شد از سال ۱۴۵ ، از سال ۱۴۵ بغداد کامل شد که منصور ساخت و مسلمان ها روی آوردند به بغداد شیعه هم روی آورد و شیعه هم از همان اول در محله ی کرخ بود ، کرخ شیعه نشین بود اصلا رمز تشیع در بغداد کرخ بود دقت می کنید ؟

پس بنابراین و این با آمدن ایشان شروع شد با خروج شیخ طوسی از بغداد با ، معذرت می خواهم مدرسه ی اول اشتباه کردم مکتب اول بغداد از زمان امام صادق کم کم شروع شد با مهاجرت بزرگان شیعه و لذا احادیثی را که این طایفه ی از بزرگان انجام دادند خیلی امتیاز داد این تنقیحی را که این طایفه دارد ، این طایفه معتدل هستند نه اخباری مسلک هستند و نه عقلی مسلک هستند و نه اخبار را زود رد می کنند مثل ابن ابی عمیر خیلی دقیق هستند در انتخاب اخبار خیلی دقیق هستند مثل هشام مثل یونس بن عبدالرحمن هشامین هشام بن حکم اینها همه بزرگان بغداد هستند مکتب بغداد مکتب اول بغداد .

مکتب بعد از اول بغداد از سال حدود ۲۰۰ مکتب قم شروع می شود ، قم ارتکاز حدیثی شیعه است انصافا در قم محدثین رواج زیادی دارند و خیلی کارهای سنگینی را انجام دادند هم به لحاظ احادیث تنقیح کردند که کتاب کافی نمونه اش است هم به لحاظ فهرست و نسخه شناسی و کتاب شناسی که فهرست ابن الولید و صدوق و اینها این نمونه اش اینهاست ، کارهای بزرگی را در این جهت انجام دادند .

بغداد نه در حدیثش خوب است فهرست آن جوری دارد امانه آن جوری که حالا فهرست بغداد اولی این بغداد اولی تا سالهای تقریبا ۲۴۰ - ۲۵۰ ادامه دارد بعد از او سال ۳۲۰ - ۳۲۵ با آمدن کلینی به بغداد که واقعا این کتاب را هم پخش می کند لکن رسما از سال ۳۳۴ تا خروج شیخ طوسی از بغداد ۴۵۰ ، یک ۳ سال دیگر هزاره ی نجف را می خواهند بگیرند شیخ طوسی از بغداد که رفت نجف آن وقت مثل جمکران سابق فقط حرم امیرالمؤمنین بود دور و برش خانه نبود شهر نبود .

نجف تنها شهری است که شهریت و حوزویتش با هم است در یک زمان هم شهر شد و هم حوزه شد این از امتیازات نجف است و الا ، با خروج شیخ طوسی این مکتب دوم بغداد تمام شد از سال حدود ۳۳۴ این مکتب دوم شروع شد تا ۴۵۰ ، ۱۱۶ سال الان که من در

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه - ۲۰۲۵/۰۹/۲۷ - ۱۴۰۴/۰۷/۰۵

موضوع: خارج اصول فقه - اوامر

جلسه: ۷

صفحه ۱۲

خدمت شما هستم بیش از ۹۰ درصد از معلومات حوزوی ما تابع این مکتب دوم بغداد است بیش از ۹۰ درصد و لذا این مکتب خیلی باید رویش کار کرد الان همین لحظه ای که من در خدمت شما هستم و در طول این تاریخ در طول تاریخ هزار ساله بیش از ۹۰ درصد معلومات حوزوی ما در حدیث در فقه در اصول در رجال در فهرست در نمی دانم تفسیر مدیون مکتب بغداد است بیشترین تاثیر را از مکتب بغداد داریم .

دیگر مطلب تاریخ هم گفتیم که اقلاً خالی از فایده نباشد .

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين